

استعاره های قرآنی از منظر تفسیر و تأویل

دکتر امیر توحیدی*

زهرا صادقی**

چکیده

استعاره یکی از زیباترین و بلیغ‌ترین شیوه‌های بیانی قرآن کریم است. این کتاب مکنون بسیاری از حقایق پوشیده خود را در قالب این فن بیان فرموده و از آنجا که اکثر علمای فن بلاغت، استعاره‌های به‌کار رفته در قرآن را تنها از جنبه ادبی، بلاغی و زیباشناختی مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند و ظاهراً تاکنون کسی متعرض جنبه تأویلی آن نشده، لذا مقاله حاضر در صدد آن است تا با استمداد از روایات وارده از ائمه معصومین (ع) ذیل آیات حاوی استعاره، به این مهم پردازد. بدان امید که تا حدی حجاب از رخ این‌گونه آیات کنار رود و معانی باطنی و تأویلی آنها نیز آشکار گردد.

واژه های کلیدی: استعاره، تفسیر، تأویل، تأویل استعاره‌های قرآنی

mail address: Ami.Thohidi@iauctb.ac.ir

ZahraSadeghi4@yahoo.com

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

** دانش آموخته مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۱۱/۱۶ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۱۲/۲

استعاره یکی از زیباترین و بلیغ‌ترین شیوه‌های بیانی در بلاغت است. در این فن با عاریه گرفتن کلمه‌ای به جای کلمه حقیقی، مقصود و منظور گوینده به مخاطب فهمانده می‌شود. استعاره به عنوان عصاره زیبایی‌های ادبی قرآن کریم، در بسیاری از آیات این کتاب آسمانی به چشم می‌خورد. بحث در مورد استعاره‌های قرآنی از اوایل قرن سوم آغاز شده و توسط شریف رضی در نیمه دوم قرن چهارم زیباترین گونه‌های بیانی قرآنی مطرح گردیده و پس از ایشان دیگر عالمان فن بلاغت نیز به این مهم پرداخته‌اند. با نگاهی اجمالی به این آثار، درمی‌یابیم که توجه اکثر دانشمندان و علمای این فن تنها به جنبه‌های ادبی، بلاغی و زیباشناختی بوده و پژوهش پیرامون استعاره‌های قرآنی از منظر روایات اهل بیت (ع) مغفول مانده و کمتر کسی متعرض آن شده است. این در حالی است که قرآن کریم به فرموده حضرت امیر (ع) ظاهری زیبا و باطنی عمیق دارد (ان القرآن ظاهره انیق و باطنه عمیق - نهج البلاغه، خ ۱۸) و باطن قرآن بنا به فرمایش امام صادق (ع) چیزی جز تأویل آن نیست. (ظهره تنزیله و بطنه تأویله - عیاشی، ۱۳۸۰، ۲۲/۱؛ صفار، ۱۴۰۴، ۱۹۶)

به همین جهت مقاله حاضر در صدد پاسخ به این سؤال اساسی است که آیا آیات متضمن استعاره نیز تأویل دارند؟ در صورت وجود تأویل، محور اصلی این تأویلات چیست؟ برای دستیابی به این پاسخ، لازم است واژه‌های تفسیر، تأویل، استعاره و اقسام آن، به اختصار مورد بررسی قرار گیرد سپس برخی آیات متضمن استعاره به عنوان نمونه ذکر شود و با استعانت از روایات معصومین (ع) معنای تأویلی آنها بیان گردد.

استعاره

واژه «استعاره» از «عاریه» گرفته شده و مصدر باب استفعال است که در لغت بدین معناست که کسی، چیزی را به صورت امانت و موقتی از دیگری بگیرد. (سیوطی، ۱۴۰۸، ۲۰۸/۱) شاید بتوان گفت نخستین کسی که از استعاره تعریف جامعی ارائه داده، ابوالحسن علی بن عیسی رمانی (متوفای ۳۸۴) است وی استعاره را چنین تعریف می‌کند: استعاره، پیوند دادن عبارت به معنایی است که در اصل لغت برای آن وضع نشده بلکه به صورت انتقال (از معنای اول به معنای دوم) به جهت روشن‌سازی است. (رمانی، ۱۹۷۶، ۸۵) عبدالقاهر جرجانی نیز در تعریف استعاره می‌گوید: استعاره، انتقال دادن اسم از اصل آن به غیر آن است که به منظور تشبیه، آن هم در حد مبالغه، انجام می‌گیرد. (جرجانی، ۱۹۸۷، ۳۶۸) ابن رشیق قیروانی بهترین استعاره را استعاره‌ای می‌داند که از معنای اصلی دورتر

باشد اما در اولین وهله معلوم شود که استعاره است. (قیروانی، ۱۴۱۶، ۴۲۰) در صورتی که علاقه میان معنی مجازی و حقیقی، علاقه مشابهت باشد، آن را استعاره می‌گویند. (تفتازانی، بی تا، ۷۲) استعاره و تشبیه ماهیتاً یکی هستند. استعاره در حقیقت تشبیه فشرده است؛ یعنی تشبیه را آنقدر خلاصه و فشرده می‌کنیم تا از آن فقط مشبّه‌به باقی بماند، منتها در تشبیه ادعای شباهت است و در استعاره ادعای یکسانی و این همانی. (شمیسا، ۱۳۷۵، ۵۷) بعضی هرگونه تشبیهی را که ادات آن حذف شده باشد استعاره دانسته‌اند و برخی تشبیه را همان استعاره معرفی کرده‌اند و ... (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸، ۱۰۸) به هر حال استعاره دارای سه رکن است:

۱. مستعارمنه که در واقع همان مشبّه‌به است.

۲. مستعارله که در واقع همان مشبه است و غالباً در استعاره حذف می‌شود. و به این دو، طرفین استعاره می‌گویند.

۳. مستعار که در واقع همان لفظی است که به دو معنای حقیقی و مجاز به کار می‌رود [جامع] در نتیجه هر مجازی که بر پایه تشبیه بنا شده باشد، استعاره نامیده می‌شود و در استعاره، لازم است که وجه شبه و ادات تشبیه ذکر نشوند بلکه لازم است که تشبیه نیز به فراموشی سپرده شود و ادعا شود که مشبه، عین مشبّه‌به یا فردی از افراد مشبّه‌به کلی است. (هاشمی، ۱۳۸۰، ۳۲۴)

استعاره در کتب بلاغی اقسامی دارد و اقسام آن به اعتبارات مختلف، متفاوت بوده که این تقسیم‌بندی یا به اعتبار ذکر طرفین (مستعارمنه و مستعارله) است یا به اعتبار طرفین و یا به اعتبار لفظ مستعار است.

اقسام استعاره به اعتبار ذکر طرفین عبارت‌اند از:

۱. استعاره تصریحیه یا مصرّحه: آن است که صراحتاً لفظ مشبّه‌به (مستعارمنه)، بدون لفظ مشبه (مستعارله) ذکر شود. [این استعاره بر خود تشبیه استوار است؛ یعنی دو چیز در وصف، مشترک باشند و یکی از آن دو ناقص‌تر از دیگری باشد و اسمی زیاده‌تر، به ناقص به خاطر مبالغه در تحقق آن توصیف، تعلق گیرد]. (جرجانی، ۱۹۷۹، ۱۹۷) مانند: فَأَمَطَرَتْ لَوْلُؤًا مِّن نَّرَجِسٍ وَسَقَتْ وَرَدًا وَغَضَّتْ عَلَى الْعَنَابِ بِالْبَرْدِ

۲. استعاره مکنیه: این استعاره، بالکنایه یا مکنیه عنها یا مکنیه نامیده می‌شود و آن است که مشبّه‌به (مستعارمنه) در آن مخفی باشد و متکلم، در نفس خود چیزی را به چیزی تشبیه کند [و از ارکان تشبیه فقط، مشبه (مستعارله) را ذکر کرده و بعضی از لوازم و خصوصیات مشبّه‌به را برای مشبه آورد تا به این تشبیه دلالت کند]. (خطیب قزوینی، ۱۹۹۷، ۷۹) مانند: وَإِذَا الْمَنِيَةُ أَنْشَبَتْ أَظْفَارَهَا أَلْقَيْتْ كُلَّ تَمِيمَةٍ لَا تَنْفَعُ

نوع دیگر استعاره که در حقیقت مجاز مرکب است، استعاره تمثیلیه است. هرگاه جمله‌ای در غیر معنی حقیقی خود و با علاقه مشابهت به کار برده شود و قرینه‌ای داشته باشد که از اراده معنای حقیقی جلوگیری نماید، به آن

استعاره تمثیلیه گفته می‌شود. [به عبارت دیگر، هر یک از مشبه (مستعاره) و مشبه‌به (مستعار منه) هیأت و ترکیبی هستند که از امور متعدد انتزاع شده است؛ یعنی یکی از صورت‌های انتزاع شده از دو یا چند امر را به صورتی دیگر تشبیه نموده، سپس مشبه را به جهت مبالغه تشبیه، در ضمن مشبه‌به داخل می‌کنند و این به اسم «استعاره تمثیلیه» نامیده می‌شود]. (هاشمی، ۱۳۸۰، ۲۴۱) مانند: الضَّيْفَ ضَيَّعَتِ اللَّبْنَ

از میان بالغ بر ۲۷ نوع استعاره، بلیغ‌ترین انواع آن بنا بر قول سیوطی، استعاره تمثیلیه است. (سیوطی، ۱۳۸۶، ۱۵۲/۲) وی در ادامه این مطلب می‌گوید: منظور از بلیغ‌تر بودن، آن است که تأکید و مبالغه بیشتری را در کمال تشبیه می‌رساند نه این که معنی زیادتری بدهد که در غیر آن یافت نشود. (همان) رتبه دوم در بلیغ بودن، متعلق به استعاره مکنیه و رتبه سوم نیز به استعاره تصریحیه تعلق دارد. لذا در این مقاله به ذکر نمونه‌هایی از این سه نوع استعاره (تمثیلیه، مکنیه، تصریحیه) پرداخته و به توضیح مختصری از تفسیر و تأویل آن اکتفا می‌نماییم.

تفسیر در لغت و اصطلاح

تفسیر از واژه «فَسَّرَ» به معنای روشن کردن، آشکار ساختن و تبیین و پرده برداشتن است. (سیوطی: ۱۳۸۶ ش.، ۵۴۹/۲) راغب اصفهانی می‌گوید: «فَسَّرَ و سَفَّرَ همان گونه که از نظر لفظی قریب هم‌اند، از لحاظ معنایی نیز به یکدیگر نزدیک‌اند؛ با این تفاوت که فَسَّرَ برای اظهار معنای معقول و مفاهیم غیر محسوس و سَفَّرَ برای نمودار ساختن اشیای خارجی و محسوس به منظور دیدن است. مثلاً می‌گویند "سَفَّرَتِ الْمَرْأَةُ عَن وَجْهَيْهَا و اسْفَرَّتْ" یا گفته می‌شود: "اسْفَرَّ الصَّبِيحُ". (راغب، ۱۴۱۲، ۶۳۶/۱)

گرچه فَسَّرَ و تفسیر به یک معنا هستند، اما هیئت باب تفعیل دلالت بر تکثیر و مبالغه معنای ثلاثی مجرد می‌کند. (زبیدی، ۱۳۰۶، ۳۰۱/۲) علامه طباطبایی در تعریف تفسیر می‌گوید: «التفسیر و هو بیان معانی الآیات القرآنیة و الكشف عن مقاصدها و مدالیها». (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۴/۱) زرقانی نیز تفسیر را علمی می‌داند که درباره قرآن از حیث دلالتش بر مراد خدای تعالی، به قدر طاق بشری بحث می‌کند. (زرقانی، بی تا، ۴۷۱/۱)

آقای معرفت هم تفسیر را چنین تعریف می‌کند: تفسیر در اصطلاح مفسران عبارت است از زدودن ابهام از لفظ مشکل و دشوار که در انتقال معنای مورد نظر، نارسا و دچار اشکال است. (معرفت، ۱۳۸۸، ۱۶/۱)

بنابراین تفسیر به معنای پرده برداشتن از مفهوم آیات یا همان علم فهم قرآن است.

تأویل

تأویل از ماده «أَوَّل» به معنای رجوع و بازگشت است و یا از «أَلْ یؤوله ایاله» به مفهوم سیاست کردن و تدبیر و یا به فرجام رساندن آمده است و «أَوَّلُ الْكَلَامِ و تَأْوَلَهُ» یعنی «دَبَّرَهُ و فَسَّرَهُ». (ازهری، ۱۳۸۴، ۴۳۷/۱۵)

طریحی ذیل ماده «اول» چنین می نویسد: «التأویل ارجاع الکلام و صرفه عن معنی الظاهری الی أخفی منه». (طریحی، ۱۳۷۵، ۳۱۲/۵) راغب هم می گوید: تأویل برگرداندن شیء از غایتی است که از آن اراده شده، چه قول باشد و چه فعل. (راغب، ۱۴۱۲، ۹۹/۱) در تاج العروس نیز آمده: «مراد از تأویل برگرداندن ظاهر لفظ است از معنای اصلی به معنایی که دلیلی بر آن قائم است، که اگر دلیل آن نباشد نباید از معنای ظاهر لفظ دست کشید.» (زبیدی: ماده اول) به عقیده سیوطی «تأویل به معنی بازگرداندن چیزی به اصل خود است.» (سیوطی، ۱۳۸۶، ۵۴۹/۲) بنا بر تعاریف فوق، واژه اول به معنای بازگشت و رجوع به اصل است و تأویل که مصدر باب تفعیل است به معنای بازگرداندن و ارجاع به اصل می باشد.

مفسران درباره معنای اصطلاحی تأویل، اختلاف نظرهایی دارند که از بحث در مورد آن خودداری می نماییم؛ اما لازم است به یک نکته مهم اشاره کنیم و آن این که پیامبر (ص) فرمودند: «ما فی القرآن آیه أُلِّها ظهراً و بطناً» (عیاشی، ۱۳۸۰، ۲۲/۱) تمام آیات قرآن دارای ظاهر و باطن اند، و باطن قرآن نیز به فرموده امام باقر (ع) «ظهره تنزیله و بطنه تأویله» (مجلسی، ۱۴۰۷، ۹۷/۸۹؛ عیاشی، ۱۳۸۰، ۱۱/۱؛ صفار، ۱۴۰۴، ۱۹۶) همان تأویل قرآن است که علم به آن با توجه به آیه ۷ سوره آل عمران و روایات ذیل آن، تنها در انحصار خدا و راسخان در علم است. بنابراین برای دستیابی به باطن آیاتی که در آنها استعاره به کار رفته باید به سراغ راسخان در علم رفت و تأویل این گونه آیات را از آنان جویا شد. در ادامه به نمونه هایی از این تأویلات اشاره می کنیم.

خزائن الهی

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (الحجر / ۲۱)

و هیچ چیزی نیست مگر اینکه خزانه های آن نزد ماست و آن را جز به مقدار مشخص فرو نمی فرستیم.

در عبارت «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» استعاره تمثیله به کار رفته است و قدرت خداوند بر هر چیز و ایجاد آنچه که بخواهد پدید آورد به خزائن تشبیه شده که در آن، اشیای آماده ای است که هر چه را بخواهد از آن خارج می کند. (صافی، ۱۴۱۸، ۲۳۲/۱۴)

مستعاره در این آیه قدرت خداوند بر هر چه مقدر و ممکن است، بوده و مستعار منه عبارت است از خزائنی که در آن اشیایی آماده است.

خزائن جمع خزانه و خزانه نام مکانی است که در آن چیزی نگهداری می شود. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱۳۹/۱۲) صاحب تفسیر مجمع البیان در توضیح و تفسیر این آیه چنین می گوید: خزانه های خداوند، مقدرات اوست؛ زیرا او قادر است که از هر جنسی که بخواهد ایجاد کند و حد و مرزی برای قدرتش نیست. برخی می گویند:

مقصود، آب است که گیاه را برویاند و آب در خزانه خداوند است و برخی دیگر معتقدند که باران، خزانه همه چیزهاست و عده‌ای دیگر برآن‌اند که خداوند متعال خزانه را استعاره از قدرت بر ایجاد اشیا آورده و همچنین، انزال را استعاره از ایجاد آورده است؛ زیرا انزال در معنای بخشش و روزی است. مقصود این است که همه نیکی‌ها از جانب خداوند است و او بر حسب مصلحت و حاجت، ایجاد و بخشش می‌کند و در آیه بعد به بیان کیفیت نازل شدن باران می‌پردازد. (طبرسی، ۱۳۶۰، ۱۷۹/۱۳)

در تفسیر قمی نیز آمده: «خزانه آبی است که خداوند از آسمان فرو می‌فرستد و برای هر موجود زنده‌ای آن مقدار از غذا را که خدا برایش مقدر کرده، می‌رویاند.» (قمی، ۱۳۶۷، ۳۷۷/۱)

وقتی به روایات معصومین (ع) مراجعه می‌کنیم درمی‌یابیم که این خزانه‌های خداوند، خزانی دارد که بدون شک حضرات معصومین (ع) هستند؛ چراکه امام محمد باقر (ع) فرمود: **و الله انا لخزان الله في سمائه و ارضه لا على ذهب و لا على فضة الا على علمه.** (کلینی، ۱۴۲۹، ۱۹۲/۱؛ صفار: ۱۴۰۴، ۱۰۴) (به خدا سوگند که ما خزانه‌داران خداییم در آسمان و زمینش، نه آنکه خزانه‌دار طلا یا نقره باشیم، بلکه خزانه‌دار علمش هستیم).

از این رو در زیارات ائمه (ع) از جمله زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم: **السلام علیکم یا خزان العلم.** (قمی، ۱۳۸۶، ۹۰۱)

ائمه هدی (ع) نه تنها خزانه‌دار علم خدا در آسمان و زمین‌اند بلکه خزانه‌داران دین خداوند نیز هستند؛ زیرا امام صادق (ع) می‌فرماید: **نحن خزان الله علی دینه نخزنه و نستره و نکتم به من عدونا کما اکتتم رسول الله (ص) حتی اذن له فی الهجرة و جهاد المشرکین . . .** (فرات کوفی، ۱۴۱۰، ۲۵۶؛ عاملی، ۱۴۲۸، ۲۳۷) (ما خزانه‌داران خدا بر دین او هستیم، آن را حفظ می‌کنیم و می‌پوشانیم و از دشمنانمان پنهانش می‌داریم، همچنان‌که رسول خدا (ص) پنهان کرد تا اینکه به او اجازه داده شد هجرت کند و با مشرکان بجنگد . . .)

در بسیاری از تفاسیر روایی، ذیل آیه شریفه مورد بحث، روایتی نقل شده که حضرت امام صادق (ع) تأویل آیه را چنین ذکر فرموده است: **فی العرش تمثال جمیع ما خلق الله من البر و البحر قال و هذا تأویل قوله: «و ان من شیء الا عندنا خزائنه».** (مجلسی، ۱۴۰۷، ۳۴/۵۵؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۸، ۶۲۸/۱؛ حویزی، ۱۴۱۵، ۷/۳) (صورت و تمثال تمام مخلوقات خدا - چه در دریا باشند و چه در خشکی، در عرش الهی موجود است و این تأویل کلام خداوند است که می‌فرماید: «و هیچ چیزی نیست مگر اینکه خزانه‌های آن نزد ماست».)

از طرفی آن امام همام در حدیث دیگری می‌فرماید: **ان الله عزوجل خلقنا فأحسن خلقنا و صورنا فأحسن صورنا و جعلنا خزائنه فی سمائه و ارضه و لنا نطق الشجرة و عبادتنا عبد الله عزوجل و لو لانا ما عبد الله.**

(کلینی، ۱۴۲۹، ۱۹۳/۱؛ صفار، ۱۴۰۴، ۱۰۴) (به درستی که خدای عزوجل ما را آفرید و آفرینش ما را نیکو ساخت و ما را صورتگری کرد و نیکو تصویر نمود و ما را در آسمان و زمینش خزانه‌دار ساخت و درخت برای ما سخن گفت و به وسیله عبادت ما، خدای عزوجل عبادت شد و اگر ما نبودیم، خدا پرستیده نمی‌شد).

با توجه به دو روایت اخیر که از امام صادق (ع) نقل شده، می‌توان چنین استنباط نمود که منظور از «تمثال» صورت علمی جمیع مخلوقات در علم ائمه هدی (ع) است و چه بسا بتوان خزائن را به خود ائمه (ع) تأویل نمود از آن جهت که پیامبر اکرم (ص) در حدیثی فرمود: **أنا خزائنه العلم و علی مفتاحه**. (عاملی، ۱۴۲۸، ۲۳۷) (من خزائنه علم هستم و علی (ع) کلید آن).

و شکی نیست که هریک از آن بزرگواران چنین هستند. و این تعبیر، با استناد به فرمایش امام صادق (ع) که در ضمن سفارش به مؤمن طاق آمده کامل‌تر می‌شود: **يا بن النعمان! انّ حبنا اهل البيت ينزله الله من السماء من خزائن تحت العرش كخزائن الذهب و الفضة و لا ينزله الا بقدر و لا يعطيه الا خیر الخلق و ان له غمامة كغمامة القطر، فاذا اراد الله ان يخص به من احب من خلقه اذن لتلك الغمامة فتهطلت كما تهطلت السحاب فتصيب الجنين في بطن امه**. (مجلسی، ۱۴۰۷، ۲۹۲/۷۸؛ حرّانی، ۱۳۸۶، ۵۶۰؛ مستنبط، ۱۳۸۴، ۱۹/۱) (ای پسر نعمان! به راستی خداوند محبت و دوستی ما اهل بیت را از آسمان، از خزانه‌های زیر عرش که همانند خزانه‌های طلا و نقره‌اند، فرو فرستاده است و آن را جز به اندازه (معین) فرو نمی‌فرستد و جز به بهترین بندگان عطا نمی‌فرماید و به راستی برای خداوند ابری است مانند ابری که باران داشته باشد و هر گاه خداوند اراده فرماید کسی را که دوست دارد ویژگی خاصی نصیبش کند (کسانی را که دوست دارد از محبت بهره‌مند کند) به آن ابر اجازه بارش می‌دهد همان‌گونه که ابر می‌بارد، پس به آن جنین که در شکم مادرش است می‌رسد).

با استناد به روایات مذکور می‌توان چنین نتیجه گرفت که تأویل آیه، در ارتباط با ائمه هدی (ع) و محبت و دوستی با ایشان است و این محبت به آب باران تشبیه شده و همان‌گونه که آب باران مایه حیات همه موجودات است و به میزان معینی می‌بارد، محبت اهل بیت (ع) نیز مایه حیات معنوی انسان‌هاست که به میزان معینی به افراد، اعطا می‌گردد.

لغزش قدم

وَلَا تَتَّخِذُوا اِيْمَانَكُمْ دَخْلًا بَيْنَكُمْ فَتَرِلَ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَ تَذُوقُوا السُّوْءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ (النحل / ۹۴)

و سوگندهایتان را در میان خود [دستاویز] خیانت نگیرید، تا گامی پس از استواری‌اش [در ایمان] بلغزد

و به سزای اینکه [مردم را] از راه خدا بازداشتید بدی [عذاب دنیا] را بپوشید و [در آخرت] برای شما عذابی بزرگ است.

در عبارت « **فَتَزَلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا** » استعاره تمثیلیه به کار رفته که در این کلام، استعاره‌ای است برای وقوع امر عظیم؛ زیرا وقتی قدم بلغزد، انسان را از حال خیر به حال شر منقلب می‌کند. و اینکه قدم را مفرد و نکره آورده، به خاطر استعظام بوده و منظور این است که لغزش یک گام از راه حق بعد از ثبات بر آن، گناه بزرگی است چه رسد به گام‌های زیادتری. (صافی، ۱۴۱۸، ۳۸۴/۱۴)

مستعاره آن انحراف از مسیر حق و گرفتار عذاب شدن و مستعارمنه تصمیم به لغزش و سپس لغزش قدم است. کسی که عهد و پیمان می‌بندد و بعد، خلاف آن عمل می‌کند و عهد خود را می‌شکند مثل کسی نیست که غیر عمد می‌لغزد؛ زیرا تصمیم گرفته و با اراده عمل کرده و قطعاً نابودی به دنبال دارد.

در این آیه تصریح به نهی از خدعه و فریب در عهدی شده است که با طرف مقابل بسته گردد و همچنین مبالغه در منهی‌عنه شده به خاطر قبحی که در آن وجود دارد. «فتزل قدم»؛ یعنی قدم شما از مسیر اسلام بلغزد و خارج گردد. «بعد ثبوتها»؛ یعنی در مسیر ضلالت و گمراهی قرار گرفته بعد از اینکه هدایت شده بودند. گفته می‌شود: «زل قدم فلان فی امر کذا»؛ یعنی گام او از مسیر عدالت و حقیقت عدول کرد. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ۱۵۳/۳)

فیض کاشانی تعبیر «بازداشتن از مسیر حق» را چنین تفسیر می‌کند: «منظور این است که آنان با نقض عهد و پیمان خود و رویگردانی از هدایت حقیقی، یک سنت بی‌اساس را پایه‌گذاری کردند که دیگران نیز از آن سنت و روش غلط الگوگیری کردند و برای آنان در مقابل این کجروی‌ها و انحراف‌ها عذابی بزرگ در آخرت مهیاست.» (همان)

برخی می‌گویند: این آیه درباره کسانی نازل شده که با پیامبر بیعت کرده بودند که اسلام و مسلمانان را یاری کنند؛ از این رو خداوند آنان را از نقض آن بیعت، نهی کرد و بر اثر این پیمان‌شکنی و منع مردم از پیروی دین خدا، گرفتار عذاب می‌شوند. (طبرسی، ۱۳۶۰، ۴۲/۱۴)

با استمداد از اهل بیت (ع) تأویل این استعاره تمثیلی به خوبی روشن می‌شود؛ آنجا که امام صادق (ع) در طی حدیثی می‌فرماید: **حَتَّىٰ إِذَا خَرَجَا وَ هُمَا يَقُولَانِ: لَا وَاللَّهِ، لَا نَسَلَمُ لَهُ مَا قَالَ أَبَدًا. فَاَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَيَّ نَبِيَّهُ: « وَ لَا تَكُونُوا كَأَنَّيْ نَقَضْتُمْ غَزْلَهَا... فَتَزَلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا... وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ »** (النحل / ۹۲-۹۴).

(عیاشی، ۱۳۸۰، ۲۶۸/۲-۲۶۹؛ بحرانی، ۱۴۱۶، ۴۸۰/۴-۴۸۱) (تا اینکه آن دو نفر [اولی و دومی] از نزد پیامبر بیرون آمدند و به یکدیگر گفتند: نه به خدا سوگند هرگز آنچه را گفت نمی‌پذیریم و تسلیم او نمی‌شویم. سپس خداوند -

تبارک و تعالی - آیات ۹۲-۹۴ سوره مبارکه نحل را بر پیامبرش نازل فرمود.

همچنین آن حضرت در مورد این آیه می فرماید: هو مثل لامیر المؤمنین (ع). «فتزل قدم بعد ثبوتها» یعنی بعد مقاله النبی (ص) فی علی. «و تذوقوا السوء بما صدتم عن سبیل الله» یعنی عن علی (ع) «و لکم عذاب عظیم». (قمی، ۱۳۶۷، ۱/۳۹۰؛ کلینی، ۱۴۲۹، ۱/۲۳۱؛ شریف لاهیجی، ۱۳۷۳، ۲/۷۴۹) (فرمود: «و لا تتخذوا ایمانکم دخلاً بینکم» مثلی است برای امیرمؤمنان (ع). «تا گامی پس از استواری اش بلغزد» یعنی بعد از آنکه پیامبر آنها را به ولایت علی (ع) امر کرد. «و به سزای این که [مردم را] از راه خدا بازداشتید، بدی را بچشید» یعنی از راه خدا که همان ولایت علی (ع) است روی گردانید، برای شما عذابی بزرگ است.)

شریف لاهیجی «بعد مقاله النبی» را این گونه توضیح می دهد: «منظور بعد از گفت و گوی پیامبر اکرم (ص) با مردم در خلافت علی (ع) است و پاسخ دادن دو سائل به حضرت و اینکه حضرت فرمود: آنچه من امر می کنم شما را در حق ولایت علی (ع) مطابق حکم خدا و حکم رسول خدای تعالی است.» (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳، ۲/۷۴۹)

بنابراین «فتزل قدم بعد ثبوتها» در مقام تأویل یعنی دشمنان علی بن ابی طالب (ع) و مخالفان ولایت حق ایشان که در رأس آنها منافقان قرار دارند که به خاطر روی گرداندنشان از علی (ع) و شکستن عهدهی که به ظاهر با حضرت بستند، عذابی عظیم در انتظارشان است. آنان که پایه گذار این سنت سیئه بودند و باعث شدند که عده ای کج اندیش نیز از آنها پیروی کرده و در صف معذبین به عذاب الهی در یوم الحسرة قرار گیرند و این استعاره تمثیلیه در مقام تأویل، مربوط به دشمنان علی (ع) و مخالفان ولایت ایشان است.

قوت بازوی پیامبر

قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتَمَا وَ مَنْ
اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ (القصص/۳۵)

به زودی بازوی تو را به وسیله برادرت محکم [و نیرومند] می کنیم و برای شما تسلطی قرار می دهیم پس به [برکت] آیات ما، به شما دست نمی یابند. شما دو نفر و هر که شما را پیروی کند پیروزید.

در عبارت « قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ » استعاره تمثیلیه به کار رفته و نیرومند شدن و قوت قلب گرفتن موسی (ع) به وسیله برادرش به نیرومند شدن دست به وسیله بازو تشبیه شده است. (زمخشری، ۱۴۰۷، ۳/۴۱۰؛ صافی، ۱۴۱۸، ۲۰/۲۵۸؛ درویش، ۱۴۱۵، ۷/۳۲۸)

از آنجا که بازو، قوام دست است و هرچه بازو قوی تر باشد، دست نیز نیرومندتر می شود، حال موسی (ع) نیز این گونه است که برادر و وزیرش هارون (ع) مایه قوت او شده تا بتواند رسالت الهی خویش را بهتر و آسان تر به

انجام برساند.

بنابراین، مستعاره، نیرومندشدن و قوت قلب گرفتن موسی(ع) به وسیله هارون و مستعارمنه، نیرومندشدن دست به وسیله بازوست.

در آیه قبل حضرت موسی(ع) از خداوند می‌خواهد که برادرش هارون که زبانش از وی گویاتر است را به یاری او بفرستد تا ایشان را تصدیق کند، مبادا قومش او را متهم به دروغ‌گویی کنند، سپس در این آیه شریفه خداوند متعال درخواست موسی(ع) را اجابت فرموده در قالب استعاره و تمثیل، به ایشان وعده می‌دهد که آن دو را یاری نموده تا بر فرعونیان مسلط شوند و ضرری از جانب فرعونیان به موسی(ع) و هارون(ع) نرسد.

صاحب تفسیر جوامع الجامع می‌گوید: «مفهوم "قال سنشد عضدک بأخیک" این است که ما به زودی تو را به وسیله برادرت تقویت و تأیید می‌کنیم و او را در نبوت و رسالت، همراه و همدم تو قرار می‌دهیم.» (طبرسی، ۱۳۷۴، ۵۲۴/۴)

برای پی بردن به تأویل عبارت مورد نظر در آیه، به فرمایش پیامبر اکرم(ص) خطاب به حضرت علی(ع) هنگام بازگشت موفق‌آمیز ایشان از جنگ اشاره می‌کنیم، آن هنگام که علی(ع) به نزدیکی مدینه رسید و پیامبر به ملاقات ایشان رفت و پس از معانقه، میان دو چشم او را بوسید و فرمود: **بأبی أنت و امی من شدالله عضدی به کما شد عضد موسی بهارون.** (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹، ۲۲۸/۲؛ مجلسی ۱۴۰۷، ۳۰۵/۳۸؛ مستنبط، ۱۳۸۴، ۱۷۹/۱) (پدر و مادرم فدای کسی که خداوند بازوی مرا به وسیله او نیرومند کرد، همان‌گونه که بازوی موسی را به وسیله هارون قوت داد.)

مؤلف کتاب موسوعه اهل البيت فی القرآن در توضیح حدیث می‌گوید: «مانعی ندارد که پیامبر اکرم(ص) به علی(ع) بفرماید پدر و مادرم فدایت؛ زیرا این فرمایش پیامبر(ص) برای ثابت کردن افضلیت علی(ع) بعد از رسول اکرم(ص) نسبت به جمیع خلق است؛ بنابراین حضرت علی(ع) افضل و برتر از پدر و مادر رسول گرامی اسلام(ص) می‌باشد.» (حسینی شیرازی، ۱۴۳۱، ۱۰۴/۲)

و از این روست که نبی مکرم اسلام(ص) در حدیث معروف منزلت، شأن و منزلت حضرت امیر(ع) را نسبت به خود مشابه شأن و منزلت هارون(ع) نسبت به موسی(ع) بیان فرمود: **یا علی أنت أخی و أنت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی.** (مجلسی، ۱۴۰۷، ۲۱۶/۶ و ۱۴۳/۱۰؛ ابن بابویه، ۱۳۶۱، ۱۷۵/۱؛ حلی، ۱۴۰۷، ۲۲۷) (ای علی! تو برادر منی و نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی؛ جز اینکه بعد از من پیامبری نیست.) بنابراین، عبارت «قال سنشد عضدک بأخیک» در ظاهر خطاب به حضرت موسی و هارون(ع) و در باطن خطاب

به پیامبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع) است.

عاقبت ماکرین

قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَآتَى اللَّهُ بُيُوتَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (النحل / ۲۶)

مسلمانان کسانی که پیش از آنها بودند نیرنگ کردند، پس خداوند بناهای آنها را از اساس ریشه کن کرد و سقف از بالای سرشان بر آنان فروریخت و عذاب از آنجایی که نمی فهمیدند، به سراغشان آمد.

در آیه فوق استعاره تمثیلیه به کار رفته و این کلام تمثیلی است از ستون‌های نصب شده در ساختمان و حیل‌های ماکرین. با این توضیح که ماکرین برای پیامبران خدا (ع) مکر و نیرنگ می کردند و فقط خداوند - تبارک و تعالی - حیل‌های آنان را باطل می فرمود و همان حیل‌ها را سبب هلاکتشان قرار می داد. مانند حالت قومی که ساختمانی را بنا کنند و برایش پایه‌هایی استوار بسازند، سپس ساختمان از پایه برآید؛ یعنی به کلی خراب شود و سقف روی سرشان فرود آید و همگی شان زیر آن سقف هلاک شوند. این شبیه است به ضرب‌المثلی که در عربی آمده: «من حفر لآخیه جباً وقع فیه منکباً» (هر کس برای برادرش چاهی بکند، خودش به رو در آن می افتد). (زمخشری، ۱۴۰۷، ۶۰۳/۲؛ صافی، ۱۴۱۸، ۳۰۷/۱۴)

زمخشری می گوید: منظور، نمرود بن کنعان است. کاخ نمرود در بابل حدود ۵۰۰۰ ذراع بوده، خداوند توفانی فرستاد و آن کاخ را ویران نمود و قومش را به هلاکت رساند و منظور از اتیان الله نیز اتیان امر اوست. (زمخشری، ۱۴۰۷، ۶۰۳/۲)

آیه شریفه از طرفی به پیامبر اسلام (ص) دل‌داری می دهد و از سوی دیگر به مشرکان اخطار می کند و آنان را از توطئه و مخالفت با خدا و رسول برحذر می دارد.

امام محمد باقر (ع) در حدیثی فرمود: «فاتی الله بنیانهم من القواعد» قال: کان بیت غدیر یجتمعون فیه اذا ارادوا الشرّ. (عیاشی، ۱۳۸۰، ۲۸۰/۲؛ بحرانی، ۱۴۱۶، ۴۴۳/۴) «فاتی الله بنیانهم من القواعد» خانه مکر و فریب بوده که هرگاه می خواستند نقشه شوم و پلیدی بکشند در آنجا جمع می شدند.

در تفسیر قمی ذیل آیه شریفه آمده که امام محمد باقر (ع) فرمود: بیت مکرهم، ای ماتوا فالقاهم الله فی النار و هو مثل لاعداء آل محمد (ع). (قمی، ۱۳۶۷، ۳۸۶/۱) (در خانه مکر و فریبشان مردند و خدا آنها را در آتش انداخت و این مثلی برای دشمنان اهل بیت محمد (ع) است).

ابوالحسن شریف معتقد است مفرد «مکر» به افعال و اقوال دشمنان در از بین بردن حق آنان و ماکرین به خود

آنان تأویل شده است. (عاملی، ۱۴۲۸، ۴۷۹)

بنابراین، تأویل آیه، به دشمنان اهل بیت(ع) برمی گردد و خداوند آنها (دشمنان) را مورد خطاب قرار داده است. لازم به ذکر است که گذشته از موارد فوق نمونه‌های فراوانی از این نوع استعاره در قرآن به کار رفته است که عبارت‌اند از: الحجر/۲۱، النحل/۲۶ و ۴۰ و ۹۴، الاسراء/۲۹ و ۶۴، الکهف/۶، الانبیاء/۱۸ و ۱۰۹، الحج/۱۹، الفرقان/۲۳، النمل/۱۸، القصص/۳۵ و... .

آشکارشدن امر الهی

فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (الحجر / ۹۴)

پس آنچه را که به آن مأمور شدی آشکار کن و از مشرکان روی بگردان.

در عبارت « فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ » استعاره مکنیه به کار رفته و مستعار منه آن، الزجاجة (شیشه) است که حذف شده و لفظ مستعار نیز صدع (شکافتن و آشکارکردن) و مستعاره آن عقوق المکلفین (نافرمانی مکلفین) می‌باشد و معنایش این است که آنچه که به تو وحی شده، آشکار کن و آنچه را که به بیانش امر شده‌ای تبیین نما. (صافی، ۱۴۱۸، ۲۷۶/۱۴؛ درویش، ۱۴۱۵، ۲۶۴/۵)

صدع در لغت یعنی شکافتن و شکستن اجسام سخت، مثل شیشه، آهن و مانند آن. صدع الامر، أي فصله؛ یعنی جدایش کرد. (راغب، ۱۴۱۲، ۴۷۸/۱)

گویا پیامبر اکرم(ص) با آشکارکردن دعوت خود، می‌خواست جوئی را که در آن زندگی می‌کرد، بشکند. زمخشری می‌گوید: فاصدع، فافرق بین الحق و الباطل بما تؤمر که در اصل «بما تؤمر به من الشرایع» بوده یعنی آنچه از احکامی را که مأمور شده‌ای اظهار کن. مثل قول شاعر که می‌گوید: «امرتک الخیر فافعل ما أمرت به» یعنی تو را امر به خیر کردم پس آنچه را بدان مأمور شده‌ای انجام بده. و بعد از حذف حرف جرّ، ضمیر مفعول هم حذف شده است. (زمخشری، ۱۴۰۷، ۵۹۰/۲)

در این آیه، خداوند به رسول خدا(ص) دستور می‌دهد که دعوت خویش را علنی کند و وعده می‌دهد که مسخره‌کنندگان آن حضرت را خواهد کوبید پس نترسد و تبلیغ کند. علت کوبیده شدن آنها یکی مسخره کردن پیامبر(ص) و دیگری شرک است. فاء تفریع در «فاصدع» ظاهراً چنین معنا می‌شود: حالا که بناست به شوکت آنها رغبت نکنی و صفح جمیل کنی و تو نذیر آشکاری، پس مأموریت خود را آشکار کن. (قرشی، ۱۳۷۷، ۳۹۰/۵)

امام صادق(ع) فرمود: اکتتم رسول الله(ص) بمکه سنین، لیس یظهر و علی(ع) معه و خدیجه، ثم امره الله ان یصدع بما یؤمر، فظهر رسول الله(ص) فجعل یرض نفسه علی قبائل العرب، فاذا اتاهم قالوا: کذاب، امض عنّا.

(عیاشی، ۱۳۸۰، ۳۲۰/۲) (پیامبر(ص) چند سالی در مکه رسالتش را از مردم پنهان می‌کرد؛ در حالی که علی(ع) و خدیجه همراه او بودند. سپس خداوند به او امر کرد که مأموریت خود را آشکار کند و پیامبر چنین کرد. او به نزد قبایل عرب می‌رفت و سخن خویش را برای آنان عرضه می‌فرمود. آنها با دیدن حضرت می‌گفتند: ای دروغگو! از اینجا برو.)

در تفسیر البرهان طی یک حدیث طولانی از حضرت امیر(ع) سرنوشت شوم این مستهزئین و کسانی که پیامبر را اذیت می‌کردند بیان گردیده است. (نک: البرهان، بحرانی، ۱۴۱۶، ۴۲۱/۴-۴۱۹)

ابوالحسن شریف (عاملی)، ذیل مفردة «صدع» می‌گوید: «فاصدع بما تؤمر» یعنی جمعیت آنها را متفرق کن یا مأموریتت را ظاهر و آشکار کن. به هر تقدیر می‌توان هر کدام از موارد آن را به مسئله «ولایت» تأویل کرد؛ چنانچه سیاق کلام در همه مواضع بر آن دلالت دارد. (عاملی، ۱۴۲۸، ۳۴۳)

آیه مذکور ناسخ آیه ۱۱۰ سوره مبارکه اسراء است؛ چنانچه ابوبصیر از امام محمد باقر(ع) روایت می‌کند که ایشان در مورد این آیه فرمود: «و لا تجهر بصلاتک و لا تخافت بها» (الاسراء / ۱۱۰) نسختها «فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین». (عیاشی، ۱۳۸۰، ۳۱۹/۲؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ۵۳۵/۷؛ بحرانی، ۱۴۱۶، ۴۱۹/۴) (آیه «فاصدع بما تؤمر» آیه «و لا تجهر بصلاتک و لا تخافت» (و نمازت را به آواز بلند مخوان و بسیار آهسته‌اش مکن) را نسخ کرده است.) که اشاره به علنی شدن دعوت پیامبر(ص) است.

این نسخ به معنای باطل شدن حکم قبلی نیست بلکه بدین معناست که تبلیغ مراحل دارد، گاه مخفی و گاه آشکار بوده و کیفیت و کمیت آن توسط خداوند متعال، در زمان خاص به پیامبر اکرم(ص) ابلاغ می‌شده است و آیه «فاصدع بما تؤمر» نیز از این قانون الهی تبعیت می‌کند و ناسخ آیه «و لا تجهر بصلاتک و لا تخافت بها» می‌شود. جهت روشن‌تر شدن مطلب به روایتی که در آن جابر از امام محمد باقر(ع) در مورد تفسیر آیه «و لا تجهر...» سؤال می‌کند اشاره نموده و تفسیر آیه را از لسان مبارک ایشان بیان می‌نمایم. حضرت فرمود:

لا تجهر بولایة علی(ع) فهو الصلاة و لا بما أکرمته به حتی أنزل به، و ذلک قوله: «و لا تجهر بصلاتک» و اما قوله «و لا تخافت بها» فانه یقول: و لا تکتم ذلک علیاً(ع) یقول: أعلمه بما أکرمته به، فاما قوله: «و اتبع بین ذلک سبیلاً» یقول تسألنی أن أذن لک أن تجهر بامر علی(ع) بولایته...». (عیاشی، ۱۳۸۰، ۳۴۲/۲)

ولایت علی(ع) را آشکار نکن، این همان نماز است و آن اکرامی را که من در حق او مقدر کرده‌ام، آشکار نکن تا من زمان آن را به تو بگویم و این معنی کلام خداوند است که می‌فرماید: «و لا تجهر بصلاتک». اما این که می‌فرماید «و لا تخافت بها» یعنی این اکرام را از علی(ع) پنهان نکن و اکرام را که برایش مقدر کرده‌ام به او بگو و او را آگاه کن. اما این که می‌فرماید «و اتبع بین ذلک سبیلاً» یعنی از من بخواه که به تو اجازه دهم امر ولایت

علی(ع) را آشکار کنی

برای روشن تر شدن تأویل آیه شریفه به سوره مبارکه کهف مراجعه نموده و روایتی را که ذیل آیات ۲۹-۳۰ نقل شده، بیان می‌کنیم. متن روایت چنین است:

امام کاظم(ع) طی حدیثی فرمود: ... **قيل للنبي «فاصدع بما تؤمر» في امر عليّ، انه الحق من ربك، فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر، فجعل الله تركه معصيةً و كفراً... (حسینی استرآبادی، ۱۴۰۹، ۲۹۲/۱) (به پیامبر(ص) عرض شد: «فاصدع بما تؤمر» [یعنی] پس آنچه را که درباره علی(ع) بدان مأموری، آشکار کن. به راستی که او «حق» از جانب پروردگار توست، پس هرکه بخواهد ایمان بیاورد و هرکه بخواهد کافر شود و خداوند ترک او را معصیت و کفر قرار داده است...).**

در شواهد التنزیل نیز سدی در مورد آیه ۹۴ سوره حجر از ابن عباس نقل کرده که گفت: **امر الله أن يظهر القرآن، و ان يظهر فضائل اهل بيته(ع) كما اظهر القرآن.** (حسکانی، ۱۴۱۱، ۳۲۵/۱) (خداوند او را امر کرد که قرآن را آشکار کند و فضایل اهل بیتش(ع) را نیز آشکار کند).

همچنین امام موسی بن جعفر(ع) در حدیث دیگری به نقل از امام حسین(ع) فرموده است که جبرئیل(ع) نزد پیامبر(ص) آمد و پس از سلام کردن بر پیغمبر اکرم(ص) در مورد آیه «فاصدع بما تؤمر و أعرض عن المشركين» عرضه داشت: **يعني اظهر امرک لاهل مکة و ادعهم الى الايمان.** (ابن بابویه، ۱۳۶۲، ۲۸۰/۱؛ طبرسی، ۱۴۰۳، ۳۲۱/۱؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ۱۶۸/۷) [منظور از این آیه] یعنی امرت را برای اهل مکه آشکار کن و ایشان را به ایمان دعوت نما).

و البته ایمان یعنی محبت حضرت امیرمؤمنان(ع)؛ چراکه پیامبر اکرم(ص) فرمود: **يا علي حَبِکَ ايمان و تقوی و بغضک کفر و نفاق.** (ابن بابویه، ۱۳۶۱، ۲۰۶؛ اربلی، ۱۳۸۱، ۹۱/۱؛ فیروزآبادی، ۱۴۰۷، ۲۱۱/۲) (ای علی! دوستی و محبت تو ایمان و تقواست و دشمنی و بغض با تو کفر و نفاق است).

از مجموع روایات و مطالب فوق می‌توان چنین نتیجه گرفت که آیه ۱۱۰ سوره اسراء و آیه مورد بحث - هر دو - در مقام تأویل اشاره به امر مهم و ضروری ولایت علی(ع) دارند و رسول خدا(ص) از ابتدای رسالتش بنا به آیه شریفه «ولاتجهر بصلاتک» به صورت غیر علنی و بعد بنا به آیه شریفه «فاصدع بما تؤمر» امر وصایت، ولایت و خلافت حضرت امیرالمؤمنین(ع) را اعلام فرموده بود. اما منافقان زیر بار پذیرش این امر مهم نرفتند تا این که خداوند یک بار دیگر از رسولش خواست تا وظیفه رسالتش را در روز غدیر به انجام برساند. پس آیه در مقام تأویل اشاره به امر مهم ولایت حضرت امیر(ع) دارد.

وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابُ وَ جِئَ بِالنَّبِيِّنَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (الزمر / ۶۹)

و زمین به نور پروردگارش روشن گردد و آن کتاب (نامه اعمال) نهاده شود و پیامبران و گواهان را بیاورند و در میان آنان به حق حکم شود و بر آنان ستم نرود.

در عبارت « وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا » استعاره به کار رفته و خداوند عزوجل، «نور» را استعاره گرفته برای «حق» و «قرآن» و «برهان» و این استعاره در چند جای قرآن آمده که آیه مورد بحث هم یکی از آنهاست. (صافی، ۱۴۱۸، ۲۱۱/۲۴)

زمخشری پس از بیان مطلب فوق، با توضیحاتی در مورد «حق و عدل»، این واژه را مستعارمنه معرفی کرده است. (نک: الکشاف، زمخشری، ۱۴۰۷، ۱۴۵/۴)

بنابراین به نظر می‌رسد که این استعاره، استعاره مکنیه باشد؛ چراکه مستعار له آن (نور) ذکر شده و مستعار منه آن (حق و عدل) ذکر نگردیده است.

علامه طباطبایی نیز در مورد این عبارت آیه می‌گوید: بعید نیست مراد از «اشراق زمین به نور پروردگارش»، آن حالتی باشد که از خصایص روز قیامت است از قبیل کناررفتن پرده‌ها و ظهور حقیقت اشیا و بروز و ظهور واقعیت اعمال، از خیر یا شر، اطاعت یا معصیت، حق یا باطل، به طوری که ناظران، حقیقت هر عملی را ببینند، چون اشراق هر چیزی عبارت است از ظهور آن به وسیله نور، و این هم جای شک نیست که ظهوردهنده آن روز، خدای سبحان است چون غیر از خدا هر سبب دیگری در آن روز از سببیت ساقط است. پس اشیا در آن روز با نوری که از خدای تعالی کسب کرده، روشن می‌شوند و این اشراق، هرچند عمومی است و شامل تمامی موجودات می‌شود و اختصاصی به زمین ندارد لیکن از آنجا که غرض، بیان حالت آن روز زمین، و اهل زمین است، لذا تنها از اشراق زمین، سخن گفته و فرموده «وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» و اگر به جای کلمه «الله» کلمه «رب» را آورده، برای تعریض بر مشرکان است که منکر ربوبیت خدای تعالی برای زمین و موجودات زمینی هستند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۴۴۷/۱۷-۴۴۸)

علامه مجلسی می‌گوید: «أى اضاءت الارض بعدل ربها يوم القيامة، لان نور الارض بالعدل». (مجلسی، ۱۴۰۷، ۳۲۱/۶) یعنی زمین به عدل پروردگار در روز قیامت روشن می‌شود؛ زیرا نور زمین به عدالت است.

صاحب تفسیر اطیب البیان عبارت « وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا » را چنین تفسیر می‌کند: چون در قیامت، نور خورشید و ماه و ستارگان گرفته می‌شود و صحرای محشر، ظلمانی می‌گردد، فقط نور ایمان که خداوند در صورت

مؤمنان ظاهر می‌فرماید، صفحه محشر بر آنها روشن می‌شود. (طیب، ۱۳۷۸، ۳۴۴/۱۱)

به هر حال، ظاهر آیه دلالت بر روز قیامت دارد و اشاره به وقایعی چون نورانی شدن زمین (صحنه محشر)، در دست گرفتن نامه اعمال توسط انسان‌ها، حضور گواهان و شاهدان، داوری و حکم دادن به حق و عدم ظلم و ستم به انسان‌ها از جانب خداوند متعال دارد.

حال با استناد به روایات مأثور از ائمه هدی (ع)، تأویل عبارت «و اشرقت الارض بنور ربها» را که در آن استعاره مکنیه به کار رفته، از کلام نورانی ایشان اخذ می‌کنیم. بی‌تردید در مورد تأویل واژه نور، روایات فراوانی وارد شده اما به‌طور اجمال به چند مورد اشاره می‌نماییم.

مفضل بن عمر می‌گوید از امام صادق (ع) شنیدم که حضرت در مورد آیه « وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا » فرمود: رب الارض یعنی امام الارض. (پروردگار زمین یعنی امام زمین). قلت: فاذا خرج یكون ماذا؟ (گفتم: چون بیرون آید [امام (ع)] چه می‌شود؟) قال: اذن (اذا) یستغنی الناس عن ضوء الشمس و نور القمر و یجتزون بنور الامام. (فرمود: در آن زمان، مردم از تابش خورشید و نور ماه بی‌نیاز می‌شوند و به نور امام، ره می‌نوردند [اکتفا می‌کنند]). (قمی، ۱۳۶۷، ۲/۲۵۳؛ مجلسی، ۱۴۰۷، ۷/۳۲۶؛ بروجردی، ۱۳۶۶، ۶/۹۹)

و این تعبیر «بی‌نیازی مردم از نور خورشید و ماه در آن روز»، اختصاص دارد به روزی که قائم آل محمد (ع)، قیام می‌فرماید؛ زیرا امام صادق (ع) فرمود: اذا قام قائمنا اشرقت الارض بنور ربها و استغنی العباد عن ضوء الشمس و نور القمر و ذهب الظلمة. (ابن نعمان، ۱۴۱۳، ۲/۳۸۲) (زمانی که قائم ما (مهدی (ع)) قیام نماید، زمین به نور پروردگارش روشن گردد و بندگان از روشنایی خورشید بی‌نیاز شوند و ظلمت و تاریکی از میان برود). البته بی‌نیازی مردم از نور خورشید و ماه در زمان ظهور مهدی (عج) به این معنا نیست که این دو پدیده (خورشید و ماه) از حیث ارتفاع خارج شوند و یا بی‌نور گردند بلکه روایت فوق در مقام بیان این حقیقت است که نورانیت معنوی امام معصوم (ع) که رشد و شکوفایی عقل‌ها و نمایان‌گشتن فضایل انسانی را به همراه خواهد داشت، به گونه‌ای مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد که ایشان را بی‌نیاز از خورشید و ماه می‌کند؛ زیرا خورشید واقعی ظهور کرده و نورانیت را در دل انسان‌ها ایجاد نموده و خورشید و ماه در پس پرده، پنهان گشته‌اند.

در ینابیع الموده در مورد آیه «و اشرقت الارض بنور ربها»، حدیثی از علی بن موسی الرضا (ع) نقل شده که در آن نام «مهدی (ع)» ذکر گردیده و می‌گوید: مهدی (ع) چهارمین فرزند امام رضا (ع) است. (نک: ینابیع الموده، القندوزی، ۱۳۸۵، ۴۴۸ و موسوعه اهل البيت فی القرآن، حسینی شیرازی، ۱۴۳۱، ۵/۱۲۳) مؤلف کتاب موسوعه اهل البيت فی القرآن معتقد است که امام رضا (ع) این نص قرآنی را ذکر فرموده تا دلیلی باشد بر تأویل این آیه به امام

عبدالله بن عباس نیز از رسول الله(ص) روایت می کند که ایشان فرمود: **لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج فیہ ولدی المهدی، فینزل روح الله عیسی بن مریم فیصلی خلفه و تشرق الارض بنور ربها و ینبغ سلطانه المشرق و المغرب.** (حموینی، بی تا، ۳۱۲/۲) (اگر فقط یک روز از دنیا باقی مانده باشد خداوند آن روز را طولانی می کند تا فرزندم در آن روز خروج کند و روح خدا، عیسی بن مریم(ع) را فرود می آورد و پشت سر ایشان نماز می خواند و زمین به نور پروردگارش روشن می شود و دولت و حکومت او به مشرق و مغرب می رسد.)

لازم به توضیح است که ظاهر آیه مربوط به قیامت است و اگر می بینیم در روایات اهل بیت(ع) به قیام حضرت حجت(عج) تأویل شده، یک دلیل آن را می توان تأکیدی بر این معنا دانست که هنگام قیام حضرت، دنیا نمونه ای از صحنه قیامت می گردد و عدل و داد به وسیله آن امام برحق، حکمفرما خواهد شد و دلیل دیگر این که قیام حضرت مهدی(عج) نزدیک به قیام قیامت است، لذا مغایرتی با هم ندارند. در هر حال، منظور آیه شریفه در باطن و در مقام تأویل، روز ظهور حجت(ع) است و منظور از نور رب، نور حضرت ولی عصر(ع) است که در آن روز جهان به نور حضرت روشن می گردد و زمین پر از عدل و داد می شود و آن غره حمیده ای که مؤمنان، عمری را در انتظار قدمش ندیده اند، می آید و غم و اندوه را از دل آنها می زداید.

علاوه بر موارد فوق، آیاتی چون: الحجر / ۹۴، الاسراء / ۲۴، الکهف / ۲۱ و ۲۲، الانبیاء / ۳۵، الفرقان / ۱۲، الروم / ۴۶، لقمان / ۲۴، الاحزاب / ۷ و ۱۹، فاطر / ۳۲ و ۴۵، یس / ۲۹، الصافات / ۱۷۸، ص / ۱۲، الزمر / ۶۹ و ... نیز متضمن این نوع استعاره است.

نامه اعمال

وَ كُلِّ اِنْسَانٍ اَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِی عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا یَلْقَاهُ مَنشُورًا (الاسراء / ۱۳)

[مقدرات] و عمل هر انسانی را بر گردنش بسته ایم و روز قیامت برای او کتابی را بیرون می آوریم که آن را باز گشوده می بیند.

در عبارت « وَ كُلِّ اِنْسَانٍ اَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِی عُنُقِهِ » استعاره تصریحیه به کار رفته است. عرب ها به وسیله پرنده، فال نیک و بد می زدند، هنگامی که می خواستند مسافرت کنند اگر پرنده از راست به چپ پرواز می کرد به فال بد می گرفتند و اگر از چپ به راست پرواز می کرد به فال نیک می گرفتند و خیر و شر را به طائر نسبت می دادند. به همین دلیل طائر استعاره ای است برای عمل انسان و همان طور که طائر به فال نیک و بد زده می شود عمل انسان نیز

خوب و بد و خیر و شرّ دارد؛ یعنی طائر، استعاره گرفته شده به خاطر اینکه سبب خیر و شر است از قضا و قدر خداوند و عمل بنده. (زمخشری، ۱۴۰۷، ۳/۳۷۲؛ صافی، ۱۴۱۸، ۱۶/۲۲؛ قرشی، ۱۳۷۷، ۶/۴۶)

در اینجا مستعاره، عمل انسان (اعم از نیک و بد) و مستعارمنه، طائر است. یعنی عمل انسان مانند طوقی بر گردن اوست و هرکس گرفتار عمل خویش است.

طائر در این آیه یعنی عمل انسان اعم از خیر و شرّی که از او سر زده است. (راغب، ۱۴۱۲، ۱/۵۲۹)

خداوند می‌فرماید: ما عمل هر آدمی را - خواه مؤمن و خواه کافر - در گردن او الزام کردیم؛ یعنی عمل هر بنده، لازم آن بنده است در آخرت و از او جدا نمی‌شود مثل طوق، که لازم گردن است تا آن وقت که به حساب آن بنده رسیدگی شود. طائر مرغ نیست بلکه کتاب و نامه عمل بنده است که در روز قیامت پُرآن پُرآن به دست بنده آید و معنی «فی عنقه» آن است که عهد آن در گردن اوست. (مصطفوی، ۱۳۶۰، ۲۸۳)

مراد از «الزمنه»، ملازم بودن عمل به انسان است، چنان ملازمتی که حتی در قلب زنگار می‌گذارد، و منظور از «کتاباً» نیز ظاهراً همان طائر و عمل است؛ یعنی این اعمال فعلاً مخفی و از نظر انسان پوشیده است و در قیامت کتابی برای او خارج می‌کنیم که همان اعمال اوست و آن را باز شده و خوانا خواهد دید، از آیات دیگر معلوم می‌شود که این کتاب از نفس اعمال تشکیل خواهد یافت نه اینکه آمار اعمال در آن نوشته خواهد شد. (قرشی، ۱۳۷۷، ۶/۴۷)

امام محمد باقر(ع) و امام صادق(ع) درباره «و کل انسان الزمنه طائره فی عنقه» فرمودند: **قدره الذی قُدّر علیه.** (قمی، ۱۳۶۷، ۱/۴۰۸؛ عیاشی، ۱۳۸۰، ۲/۳۰۷؛ بحرانی، ۱۴۱۶، ۴/۵۴۳) [منظور] سرنوشت و قضا و قدر انسان است که خدا برایش مقدر کرده است.

همچنین ابی الجارود از قول امام محمد باقر(ع) نقل کرده که از ایشان در مورد آیه «و کل انسان الزمنه طائره فی عنقه» سؤال کردم، حضرت فرمود: **خیره و شرّه معه حیث کان، لا یستطیع فراقه حتی یعطی کتابه یوم القیامه بما عمل.** (قمی، ۱۳۶۷، ۱/۴۰۸؛ عیاشی، ۱۳۸۰، ۲/۳۰۷؛ بحرانی، ۱۴۱۶، ۴/۵۴۳) (انسان هر جا باشد، خیر و شرّش همراه اوست و نمی‌تواند از آن جدا شود تا اینکه روز قیامت نامه اعمالش را به او بدهند).

و اما تأویل استعاره مورد نظر در آیه، با فرمایش امام صادق(ع) روشن می‌گردد آنجا که فرمود: «و کل انسان الزمنه طائره فی عنقه» یعنی **الولایه.** (ابن بابویه، ۱۳۹۵، ۳۳۰؛ مجلسی، ۱۴۰۷، ۱۳/۴۸۵؛ حویزی، ۱۴۱۵، ۳/۱۴۵) (عمل هر انسانی را بر گردنش بسته‌ایم، یعنی «ولایت»).

در **ینابیع الموده** نیز به نقل از امام صادق(ع) آمده: «و کل انسان الزمنه طائره فی عنقه» یعنی **ولایه الامام.**

(القندوزی، ۱۳۸۵، ۴۵۴) (و عمل هر انسانی را بر گردش بسته‌ایم، یعنی ولایت امام(ع)).

صاحب کتاب موسوعه اهل البيت في القرآن در مورد این حدیث می‌گوید: «این تأویل (الطائر) به خاطر این است که ولایت امام ظاهرترین و روشن‌ترین مصادیق طائر است؛ زیرا همه اعمال از ولایت امام ناشی می‌شود. پس کسی که مثلاً ولایت امام صادق(ع) را پذیرفته، اعمالش با اعمال کسی که ولایت ایشان را نپذیرفته و ولایت غیر را پذیرفته تفاوت دارد و از این جهت که برای هر زمانی، امامی است، پس حدیث به همه ائمه اثنی‌عشری نیز اطلاق می‌شود که در رأس آن ولایت امیرمؤمنان(ع) است و پایانش ولایت مهدی منتظر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - است.» (حسینی شیرازی، ۱۴۳۱، ۳۹۶/۱)

بنابراین با استناد به روایات فوق می‌توان گفت: استعاره‌ای که در این آیه به کار رفته در مقام تأویل به ولایت اهل بیت(ع) برمی‌گردد.

و با این اوصاف کسی که ولایت حضرت امیر(ع) و ائمه بعد از ایشان را پذیرفته باشد، طوق سعادت و اطاعت و رستگاری بر گردن دارد. و در مقابل، کسی که ولایت حضرت امیر(ع) و ائمه بعد از ایشان را نپذیرد، طوق شقاوت و بدبختی بر گردن خود انداخته است.

در بسیاری از آیات قرآن کریم این نوع استعاره بکار رفته است از جمله: الحجر/۷۸، الاسراء/۱۳، الکهف/۴، طه/۲۲ و ۱۰۰، المؤمنون/۲۰، الفرقان/۳۴، القصص/۶۶، لقمان/۶۶، یس/۵۲، الزمر/۲۸، فصلت/۱۷ و . . .

نتیجه

۱. همه آیات قرآن کریم تأویل دارند و تأویل قرآن چیزی جز باطن قرآن نیست.
۲. چون آیات حاوی استعاره همگی دارای معانی باطنی و تأویلی هستند لذا برای نیل به معرفتی عمیق‌تر، در کنار تفسیر، باید به تأویل آیات نیز توجهی خاص داشته باشیم.
۳. با استناد به روایات تأویلی درمی‌یابیم که هرگاه استعارات قرآنی دربر دارنده مدح و ستایش باشند در تأویل، این ستایش متعلق به رسول خدا(ص) و ائمه هدی(ع) و شیعیان ایشان است.
۴. هرگاه استعارات قرآنی متضمن مذمت و سرزنشی باشند در مقام تأویل در ارتباط با مخالفان و دشمنان محمد و آل محمد(ع) است.

- قرآن کریم، ترجمه امیر توحیدی، انتشارات حافظ نوین، تهران، ۱۳۸۷ ش.
- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، چاپ امامت، مشهد، ۱۳۸۴ ش.
۱. ابن شهر آشوب مازندرانی، المناقب، مؤسسه العلامة للنشر، قم، ۱۳۷۹ ق.
 ۲. ابن نعمان، محمد بن محمد (شیخ مفید)، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، چاپ اول، قم، ۱۴۱۳ ق.
 ۳. ابن بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق)، الخصال، جامعه مدرسین، قم، چاپ اول، ۱۳۶۲ ش.
 ۴. همو، کمال الدین و تمام النعمه، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، قم، چاپ دوم، ۱۳۹۵ ق.
 ۵. همو، معانی الاخبار، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، قم، ۱۳۶۱ ش.
 ۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دار صادر، چاپ سوم، بیروت، ۱۴۱۴ ق.
 ۷. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمة، مکتبه بنی هاشم، تبریز، ۱۳۸۱ ق.
 ۸. ازهری، محمد بن احمد، تهذیب اللغة، مطبعة السعادة، القاهرة، ۱۳۸۴ ق.
 ۹. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، بنیاد بعثت، چاپ اول، تهران، ۱۴۱۶ ق.
 ۱۰. بروجردی، محمد ابراهیم، تفسیر جامع، انتشارات صدرا، چاپ هشتم، تهران، ۱۳۶۶ ش.
 ۱۱. تفتازانی، سعد الدین، مختصر المعانی، دارالفکر، قم، بی تا.
 ۱۲. جرجانی، ابوبکر عبدالقاهر بن عبدالرحمان، اسرار البلاغه، مکتبه المثنی، بغداد، ۱۹۷۹ م.
 ۱۳. همو، دلائل الاعجاز، دارالمعرفه، بیروت، ۱۹۸۷ م.
 ۱۴. حرانی، ابو محمد، تحف العقول عن آل الرسول، ترجمه صادق حسن زاده، چاپ هشتم، انتشارات آل علی (ع)، ۱۳۸۶ ش.
 ۱۵. حسکانی، عبیدالله بن احمد، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۴۱۱ ق.
 ۱۶. حسینی استرآبادی، شرف الدین علی، تأویل الآیات الظاهره، دفتر انتشارات اسلامی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، قم، ۱۴۰۹ ق.
 ۱۷. حسینی شیرازی، صادق، موسوعه اهل البيت فی القرآن، مؤسسه دارالعلوم الباقر (ع)، چاپ اول، لبنان، ۱۴۳۱ ق.
 ۱۸. حلی (علامه)، حسن بن یوسف بن علی بن مطهر، نهج الحق و کشف الصدق، دارالهجرة، چاپ اول، قم، ۱۴۰۷ ق.

۱۹. حموی، ابی اسحاق ابراهیم بن محمد جوینی، *فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین*، بی‌نا، مصر، بی‌تا
۲۰. حویزی، عبدعلی بن جمعه، *نورالثقلین*، انتشارات اسماعیلیان، چاپ چهارم، قم، ۱۴۱۵ ق.
۲۱. خطیب قزوینی، *التخلیص فی علوم البلاغه*، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۹۷ م.
۲۲. درویش، محیی‌الدین، *اعراب القرآن و بیانہ*، دارالارشاد، چاپ چهارم، سوریه، ۱۴۱۵ ق.
۲۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، دارالعلم الدار الشامیه، چاپ اول، دمشق - بیروت، ۱۴۱۲ ق.
۲۴. رمانی، *النکت فی اعجاز القرآن*، چاپ شده در مجموعه رساله در اعجاز قرآن، دارالمعارف، مصر، ۱۹۷۶ م.
۲۵. زبیدی، *تاج العروس*، المطبعه الخیریه، افسست از چاپ نخست، مصر، ۱۳۰۶ ق.
۲۶. زمخشری، محمود، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، دارالکتب العربی، چاپ سوم، بیروت، ۱۴۰۷ ق.
۲۷. سیوطی، جلال‌الدین، *الاتقان فی علوم القرآن*، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۶ ش.
۲۸. همو، *معتبر الاقران*، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸ ق.
۲۹. شریف لاهیجی، محمد بن علی، *تفسیر شریف لاهیجی*، دفتر نشر داد، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۳ ش.
۳۰. شفیعی کدکنی، محمد رضا، *صور خیال*، چاپ نیل، تهران، ۱۳۷۸ ش.
۳۱. شمیسا، سیروس، *بیان و معانی*، چاپ رامین، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۵ ش.
۳۲. صافی، محمود بن عبدالرحیم، *الجدول فی اعراب القرآن و صرفه و بیانہ*، دارالرشید مؤسسه الایمان، دمشق، چاپ چهارم، بیروت، ۱۴۱۸ ق.
۳۳. صفار، محمد بن حسن، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (ص)*، مکتبه آیه الله المرعشی، چاپ دوم، قم، ۱۴۰۴ ق.
۳۴. طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، قم، ۱۳۷۴ ش.
۳۵. طبرسی، فضل بن حسن، *تفسیر جوامع الجامع*، مترجمان، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ دوم، مشهد، ۱۳۷۴ ش.
۳۶. همو، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، مترجمان، انتشارات فراهانی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۰ ش.
۳۷. طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج علی اهل اللجاج*، مرتضی، چاپ اول، مشهد، ۱۴۰۳ ق.
۳۸. طریحی، فخرالدین، *مجمع البحرین*، کتابفروشی مرتضوی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۵ ش.

۳۹. طیب، عبدالحسین، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، انتشارات اسلام، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۸ ش.
۴۰. عاملی، ابوالحسن (شریف)، *تفسیر مرآة الانوار و مشکاة الاسرار*، مؤسسه دارالمجتبی للمطبوعات، قم، ۱۴۲۸ ق.
۴۱. عیاشی، محمدبن مسعود، *کتاب التفسیر*، چاپخانه علمیه، تهران، ۱۳۸۰ ق.
۴۲. فرات کوفی، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم، *تفسیر فرات کوفی*، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۴۱۰ ق.
۴۳. فیروزآبادی، مرتضی، *فضائل الخمسة من الصحاح الستة*، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، تهران، ۱۳۹۲ ق.
۴۴. فیض کاشانی، محسن، *الاصفی فی تفسیر القرآن*، مرکز انتشارات تبلیغات اسلامی، چاپ اول، قم، ۱۴۱۸ ق.
۴۵. همو، *تفسیر الصافی*، جمعی از فضلا با نظارت عقیقی بخشایشی، نوید اسلام، قم، ۱۳۸۷ ش.
۴۶. قرشی، علی اکبر، *احسن الحدیث*، بنیاد بعثت، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۷ ش.
۴۷. قزوینی، خطیب، *التلخیص فی علوم البلاغه*، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۹۷ م.
۴۸. قمی، عباس، *مفاتیح الجنان*، انتشارات اسوه، چاپ دوم، قم، ۱۳۸۶ ق.
۴۹. قمی مشهدی، محمدبن محمدرضا، *کنز الدقائق و بحر الغرائب*، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۸ ش.
۵۰. قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر قمی*، تحقیق طیب موسوی جزائری، دارالکتاب، چاپ چهارم، قم، ۱۳۶۷ ش.
۵۱. القندوزی، الحافظ سلیمان (حنفی)، *ینابیع المودّة*، کتابفروشی بصیرتی، قم، ۱۳۸۵ ق.
۵۲. قیروانی، ابن رشیق، *العمدة، مکتبة الهلال*، بی نا، بیروت، ۱۴۱۶ ق.
۵۳. کلینی، محمدبن یعقوب، *الکافی*، دارالحدیث العلمیه الثقافیة، چاپ اول، قم، ۱۴۲۹ ق.
۵۴. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار لدرر اخبار الائمة الاطهار*، اسلامیه، مکرر، تهران، ۱۴۰۷ ق.
۵۵. مستنبط، احمد، *قطره ای از دریای فضائل اهل بیت (ع) (القطرة)*، ترجمه محمد ظریف، نشر حاذق، چاپ سوم، قم، ۱۳۸۴ ش.
۵۶. مصطفوی، حسن، *شرح مصباح الشریعة*، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۰ ش.
۵۷. معرفت، محمدهادی، *تفسیر و مفسران*، چاپخانه ستاره، چاپ پنجم، بی جا، ۱۳۸۸ ش.
۵۸. هاشمی، احمد، *جواهر البلاغه*، ترجمه محمود خورسندی، حمید مسجدسرای، نشر فیض، چاپ دوم، کاشان، ۱۳۸۰ ش.

